



درس‌های چینی علی‌فساد

● **سعید عابدیور:** بالا بردن ظرفیت‌های مدیریت، نمونه‌ای از رویکرد مسئولان چینی برای توجه به ضعف‌ها و بهبود آنها است. تمامی هنر چینی‌ها در پیشبرد اقتصاد سرمایه‌داری تحت نظارت حزب کمونیستی است و مشخصا برای چنین ترکیبی، حزب کمونیست درباره نظریه مالکیت دولتی و حکومت پرولتاریا تجدید نظرهای اساسی کرده است. بدون تجدید نظر در مبانی اقتصاد و مدیریت، امکان شکوفایی شگفت‌آور چین نبود. تجربه چینی از مبارزه با فساد نشانگر مبارزه سیستماتیک با فساد، ازبین‌بردن خلا‌ها و سوا-استفاده‌های قانونی، توجه به مدیریت غیرایدئولوژیک، تعیین دقیق جرائم و مجازات‌های آن و تداوم و استمرار بی‌قیدوشرط مبارزه با فساد است. هرگونه برخورد مقطعی با فساد و احیاناً ناکامی مسئولان محترم قضائی در برخورد با فساد راه را برای فساد بیشتر و عمیق‌تر باز خواهد کرد. مبارزه با فساد اکنون به مسئله حفظ مشروعیت پیوند خورده و فرقی هم نمی‌کند که مفسدان به چه گروه‌ها و جناح‌هایی مرتبط باشند. مهم این است که هر اختلاف‌سکر و هر فاسدی تیشه به ریشه مشروعیت نظام می‌زند.

مشارکت

اگر بجام نبود و ترامپ می‌آمد

● **حسین موسویان:** در دوران مذاکرات هسته‌ای که ما عضو بودیم، یک چالش داشتیم‌که همان چالش باعث سیاست‌های هسته‌ای دوران آقای احمدی‌نژاد شد. آن چالش این بود که برخی معتقد بودند که ایران اگر غنی‌سازی بکند تحت هیچ شرایطی به شورای امنیت نواخواه رفت. استدلال حقوقی‌شان این بود که ما بمب هسته‌ای نداریم و فعالیت هسته‌ای‌مان به سمت سلاح منحرف نشده و می‌گفتند اگر ارجاع هم بشود به فصل ۷ نمی‌رود و ایران بمب ندارد و تحت فصل هفتم نخواهد رفت. با این استدلال می‌گفتند تیم هسته‌ای روحانی مرحوب و واداده است و از ترس مرگ، خودکشی کرده و این باور خیلی جدی بود که باید تهاجمی عمل کنیم. به‌خاطر همین وقتی آقای احمدی‌نژاد آمد، با قدرت غنی‌سازی را شروع کرد؛ اما باور نمی‌کردند ظرف دو ماه به شوروی امنیت رفته و کمتر از یک سال زیر فصل ۷ بروسیم و به ماده ۴۱ برسیم. به‌هر حال ما به شورای امنیت رفتیم و آمریکا ایران را آنجا به پروگان گرفت و تحت تحریم‌های اجتماعی قرار داد که نباید به این مرحله می‌رسیدیم؛ اما وقتی که به این وضع رسیدیم، بعد از آن کار درستی انجام دادیم، بعد از این مرحله ایران باید غنی‌سازی را افزایش می‌داد و فردو را درست می‌کرد تا قدرت چانه‌زنی پیدا کند. اگر من تصمیم‌گیر بودم می‌دیم هزینه‌ای به ما داده‌ام بالاتر از ساخت بمب است، بمب هم می‌ساختم و بعد مذاکره می‌کردم؛ چون من بدون بمب هزینه‌ای دادم بالاتر از هزینه کره-شمالی. باید غنی‌سازی را بالا می‌بردیم نه فقط ۲۰، بلکه ۶۰ درصد چون ایران چیزی برای از دست‌دادن نداشت. در آن مرحله باید قدرت چانه‌زنی را بالا می‌بردیم.

جمهوری اسلامی

جای خالی شایسته‌سالاری

ورود دستگاه قضائی به ماجرای تخلفات شرکت‌های خودروسازی، درعین‌حال که اقدامی مثبت و مفید است، این سؤال را نیز به‌همراه دارد که وزارت صمت در یک سال گذشته که این شرکت‌ها هرکاری خواستند کردند چرا کاری نکرد و مانع این‌همه اجحاف به مردم و اخلاص در روند توزیع و فروش خودرو نشد؟ اگر بخواهیم سؤال را ریزتر و شفاف‌تر مطرح کنیم، باید بی‌رسیم چرا وزیر صنعت به‌عنوان بالاترین مسئول در این حوزه، معاون وزیر در بخش صنعت، رئیس سازمان حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان و همین‌طور رئیس کمیسیون صنایع مجلس با سکوت و بی‌عملی خود راه را برای اقدامات خلاف مسئولان دو خودروسازی متخلف باز گذاشتند؟ وظیفه این افراد، نظارت بر عملکرد دستگاه‌های مرتبط با صنایع از جمله خودروسازی است، ولی آنها به این وظیفه عمل نکردند.

آرامش

تکرار «آزموده‌ار آزمودن» بازهم خطاست

● **فازنه هاشمی:** از زمان حضور آقای احمدی‌نژاد به بعد فضای خوبی در کشور حاکم نشد، جریان‌ات دوقطبی و بی‌منطق و جدل بی حاصل افزایش پیدا کرد و اجزاء راه داده نمی‌شود. متأسفانه سیاست اصلی شده روکم‌کنی، لج‌بازی و مرغ یک پا دارد؛ به‌عنوان مثال در بحث صدور گواهی‌نامه موتورسواری برای خانم‌ها چرا باید این اندازه جدل ایجاد شود. در یک فیلم، خانمی که دارای گواهی‌نامه موتورسواری از کشوری دیگر بود که ایران هم به آن کنوانسیون پیوسته است، یعنی آن گواهی‌نامه به ایران هم اعتبار داشت، اما آن خانم موتورسواری توسط پلیس متوقف شد و پلیس معتقد بود خانم‌ها نمی‌توانند موتورسواری کنند، بنابراین گواهی‌نامه قابل قبول نیست. از یک سو دادگاه حکم به صدور گواهی‌نامه به زنان برای موتورسواری می‌دهد، اما یک روز بعد از این خوشحالی، فرمانده نیروی انتظامی اعلام کرد که گواهی‌نامه صادر نمی‌شود. رئیس دیوان عدالت اداری هم می‌گوید این رای هنوز قطعی نشده و به‌نوعی درصدد متنی‌کردن صدور گواهی‌نامه برای زنان هستند. این مثالی بود از یک موضوع پیش پا افتاده که این‌گونه با آن رفتار می‌شود؛ تقریباً اکثر مسائلمان گاه چنین سرنوشتی دارند.

سیاست



گفت‌وگوی احمد غلامی با صادق زیباکلام درباره کتاب رضاشاه

چه کسانی برای رضاشاه قلاب گرفتند؟

اولین‌بار در تلویزیون از رضاشاه تعریف کردم، صداسویما برای اینکه ثابت کند زیباکلام اشتباه می‌کند، سعی کرد مجموعه برنامه‌هایی (در دهه ۸۰ رادیو گفت‌وگو باتر بود) تحت عنوان تاریخ معاصر در دوران رضاشاه با حضور من، خسرو معتمد، عباس سلیمی‌نمین و تعدادی از کسانی که معتقدند رضاشاه را انگلیس‌ها آوردند ترتیب دهد. اطلاع ندارم چقدر از برنامه‌ها پخش شد، به‌هر حال با افراد مختلف بحث می‌کردیم. می‌گفتم برای فهم اینکه چطور رضاخان سر کار آمد باید به جامعه ایران برگردیم و مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و… ما اصلاً جامعه ایران را نشانخته‌ایم. این بود که سعی کردم اینها را به صورت کتاب در بیاورم، خیلی هم کار کردم و بالاخره کتاب آماده شد (سال ۹۶) و به ارشاد رفت. سه، چهار جلسه هم با مسئولان ارشاد داشتیم‌که متأسفانه به جایی نرسید. تا اینکه ناشری در لندن حاضر به چاپ کتاب شد و ظاهراً آمازون هم این کتاب را چاپ کرده است. البته انتشارات آمازون یادگست کتاب را در کنار نسخه اصلی به زودی منتشر خواهد کرد.

● **به نکته درستی اشاره کردید. اگر سیر تحولات را از مشروطه که شیوه تولید و درآمد ایرانی‌ها؛ یعنی اقتصادشان آرام‌آرام عوض شد و طبقات جدیدی در جامعه به وجود آمد را ببینیم، کاملاً متوجه دلیل شکل‌گیری مشروطه می‌شویم. در مشروطه هم نمادهایی از انقلاب اسلامی ۵۷ را می‌بینیم. آنجا هم روحانیونی هستند که بی‌شاهت به انقلاب اسلامی ۵۷ نیست؛ روحانیونی روشنفکر یا سنی که در جامعه کنونی هم شاهدشان هستیم. در نتیجه با استدلال شما که چطور انتظار دارید این را باور کنیم؟ سلطنت‌طلبان دقیقاً همین را می‌گویند. خود شاه تا روزی که مرد، با همه وجود معتقد بود برای جلوگیری از پیشرفت خارجی‌ها او را برداشته‌اند. شاه به اودار سایور می‌گوید: «ای روزی که گفتم نفت را نمی‌شود ببرید و باید پولش را بدهید چراغ سبز دوستی ما به تبدیل به چراغ قرمز دشمنی شد». شاه باور دارد که این اتفاقات دست آمریکا بوده است. درست است که مردم به خیابان آمده بودند اما فکر می‌کردند ما در راهیمانی می‌کنیم شاه را برکنار می‌کنیم. این خیلی خطرناک است که بگوییم چون آمریکا و انگلستان هم دارند، چون ساواک و ارتش بود، پس انقلاب اسلامی نمی‌توانسته اتفاق بیفتد. این خطر در مورد رضاشاه هم وجود دارد که بگوییم چون انگلیسی‌ها در ایران قدرت زیادی داشتند، هر ماه ۱۵ هزار تومان سفارت انگلستان به دربار ایران قرض می‌داد که احمدشاه هزینه کند. آقای زیباکلام، شما در کتابتان نوشته‌اید روح انگلستان هم در جریان نبود وقتی رضاخان کودتا می‌کرد. چطور این را باور کنیم؟ اگر فقط به این دلیل که انگلستان در ایران حضور و نفوذ داشته و کسی به نام رضاشاه نمی‌توانسته است بدون تمهیدات انگلیسی‌ها به قدرت برسد را بپذیریم، پس آنها هم باید درست بگویند. چطور امکان داشته در کشوری که آمریکایی‌ها آن قدر نفوذ داشتند یک روحانی که ارتش و فتنگ نداشته و هیچ کشور خارجی هم طرفدارش نبوده است، بتواند محمدرضا پهلوی را ساقط کند. من در کتاب رضاشاه به این بسنده نکردم که بگویم چون ما انقلاب اسلامی را به عنوان یک جریان اصیل می‌پذیریم و با وجود حضور آمریکا در ایران و ارتش ۶۰۰ هزار نفری، رژیم شاه آن قدر نفوذ داشت که انگلستان هم سوم اسفند ۱۲۹۹ هم می‌توانسته با وجود حضور جدی انگلستان بدون اینکه روح لندن خبردار باشد، اتفاق بیفتد. من به این بسنده نکردم چون انقلاب اسلامی رخ داده آن هم می‌توانسته انجام شود. من گفتم آلمان‌هایی که نقش‌دهنده در جامعه ایران آن روز بودند را بررسی کنیم. گفتم کودتا در چه بسست و جامعه‌ای را داده است را تحلیل کنیم. تفاوت کتاب رضاشاه من با تمام آثار دیگری که بعد از انقلاب درباره رضاشاه در ایران نوشته شده، این است که آن آثار یک‌راست سراغ کودتای سوم اسفند و قهراراد ۱۹۱۹ و آیرونساید رفته‌اند. من گفتم‌ه‌ام به‌قدرت‌رسیدن رضاخان اساساً در چه جامعه‌ای رخ می‌دهد. حسه‌ای که این بازیگر در آن وارد می‌شود، یک میز و گلدان و پنجره دارد. اول برای خواننده میزان‌سک**

هم بوده و اشاره دارد به اینکه ملک‌الشعرای بهار در مجلس چهارم، (۱۳۰۳)، یعنی ۵۴ سال قبل از انقلاب اسلامی گفته رضاشاه انگلیسی است، میزاده‌عشقی هم این را گفته. شما می‌گویید مسئله ارتباط بین انگلستان و رضاشاه ساخته و پرداخته بعد از انقلاب اسلامی نیست و از قبل از انقلاب هم وجود داشته، حتی در دوران رضاشاه هم بوده که من هم قبول دارم. نکته بعدی تأثیر قرارداد ۱۹۱۹ در روی کارآمدن رضاخان و رضاشاه بعدی است. نکته سوم این است که مگر می‌شود انگلستانی که در آن مقطع آن‌قدر در ایران بانفوذ و قدرتمند بوده و همگان اذعان داشته‌اند چیزی بدون اراده انگلستان در ایران اتفاق نمی‌افتاده. اتفاقات مهم در ایران به وقوع پیوسته باشد و انگلستان نقشی در آن نداشته باشد. شما به من می‌گویید ساده‌انگاری است بگوییم انگلستان در جریان این اتفاقات نبوده و برایش مهم نبوده در ایران چه اتفاقی می‌افتد، انگلستانی که با همه توان تلاش می‌کند قرارداد ۱۹۱۹ را از قوه به فعل درآورد، به صارم‌الدوله و وثوق‌الدوله که در ایران قدرت داشتند، رشوه می‌دهد که این قرارداد عملی شود و….

● **حتی حقوق ما‌هانه برای احمدشاه در نظر می‌گیرند.**
بله، چطور می‌شود بگوییم این تحولات ششگرف در ایران رخ می‌دهد و انگلستان هیچ دخالتی نداشته است. اتفاقاً اینهاست که کار را برای من مشکل می‌کند. بخش عمده‌ای از کتاب رضاشاه قدرت و حضور انگلستان را انکار نکرده است، بلکه می‌گوید چطور اینها با هم قطعات یک پازل را تشکیل می‌دهند. مثالی می‌زنم، خلاصه آنچه علیه اتفاق افتاده بدون اینکه سفارت انگلستان اراده کرده باشد، چطور می‌شود فردی مثل رضاخان روی کار بیاید و بگوییم انگلستان خبر نداشته است. ظاهر این حرف درست است اما باطنش نه، زمانی که برای دکترایم درباره انقلاب اسلامی کار می‌کردم، خود را مجبور کردم خیلی از مطالبی که حداقل در دهه ۶۰ مخالفان انقلاب شده، فقرح و دیکران گفته بودند را هم بخوانم. یکی از مطالبی که به صورت خاطرات و یادداشت یا مصاحبه در تلویزیون انگلستان و آمریکا گفته بودند و مخالفان انقلاب و طرفداران شاه همگی می‌گفتند، این بود که چطور ممکن بود در ایرانی که (من می‌گویم گور بابای شاه) آمریکایی‌ها آن‌قدر نفوذ و قدرت داشتند، ساواک و ارتش ۶۰۰ هزار نفری و گارد جاویدان داشتند، ده‌ها هزار مستشار نظامی، افسر اطلاعاتی – امنیتی آمریکایی در ایران بودند، در چنین جامعه‌ای مردم به خیابان بیایند و بگویند ما شاه را نمی‌خواهیم، آیت‌الله خمینی را می‌خواهیم. آمریکایی‌ها هم بگویند اشکالی ندارد. آقای جیمی کارتر، برژینسکی و سایریر ونس بگویند محمدرضا را ایران نمی‌خواهد، بسیار چخ محمدرضا تو برو. چطور این در بپذیریم؟ انقلابیون می‌گویند همه چیز ملکت دست آمریکا بوده است، امروز هم می‌گوییم صدر تا ذیل رژیم شاهنشاهی زیر نظر آمریکا و انگلستان بوده، پس چطور توانستید با دست خالی و بدون اینکه سازماندهی و ارتش داشته باشید، بدون اینکه چین، فرانسه و روسیه از شما حمایت کنند، ارتش ۶۰۰ هزار نفری شاه را وادار به تسلیم کنید. ساواکی را که اگر شاه اشاره می‌کرد حمام خون به راه می‌انداخت، هوانیروز و خسرودار را شما بیرون کردید. چطور انتظار دارید این را باور کنیم؟ سلطنت‌طلبان دقیقاً همین را می‌گویند. خود شاه تا روزی که مرد، با همه وجود معتقد بود برای جلوگیری از پیشرفت خارجی‌ها او را برداشته‌اند. شاه به اودار سایور می‌گوید: «ای روزی که گفتم نفت را نمی‌شود ببرید و باید پولش را بدهید چراغ سبز دوستی ما به تبدیل به چراغ قرمز دشمنی شد». شاه باور دارد که این اتفاقات دست آمریکا بوده است. درست است که مردم به خیابان آمده بودند اما فکر می‌کردند ما در راهیمانی می‌کنیم شاه را برکنار می‌کنیم. این خیلی خطرناک است که بگوییم چون آمریکا و انگلستان هم دارند، چون ساواک و ارتش بود، پس انقلاب اسلامی نمی‌توانسته اتفاق بیفتد. این خطر در مورد رضاشاه هم وجود دارد که بگوییم چون انگلیسی‌ها در ایران قدرت زیادی داشتند، هر ماه ۱۵ هزار تومان سفارت انگلستان به دربار ایران قرض می‌داد که احمدشاه هزینه کند. آقای زیباکلام، شما در کتابتان نوشته‌اید روح انگلستان هم در جریان نبود وقتی رضاخان کودتا می‌کرد. چطور این را باور کنیم؟ اگر فقط به این دلیل که انگلستان در ایران حضور و نفوذ داشته و کسی به نام رضاشاه نمی‌توانسته است بدون تمهیدات انگلیسی‌ها به قدرت برسد را بپذیریم، پس آنها هم باید درست بگویند. چطور امکان داشته در کشوری که آمریکایی‌ها آن قدر نفوذ داشتند یک روحانی که ارتش و فتنگ نداشته و هیچ کشور خارجی هم طرفدارش نبوده است، بتواند محمدرضا پهلوی را ساقط کند. من در کتاب رضاشاه به این بسنده نکردم که بگویم چون ما انقلاب اسلامی را به عنوان یک جریان اصیل می‌پذیریم و با وجود حضور آمریکا در ایران و ارتش ۶۰۰ هزار نفری، رژیم شاه آن قدر نفوذ داشت که انگلستان هم سوم اسفند ۱۲۹۹ هم می‌توانسته با وجود حضور جدی انگلستان بدون اینکه روح لندن خبردار باشد، اتفاق بیفتد. من به این بسنده نکردم چون انقلاب اسلامی رخ داده آن هم می‌توانسته انجام شود. من گفتم آلمان‌هایی که نقش‌دهنده در جامعه ایران آن روز بودند را بررسی کنیم. گفتم کودتا در چه بسست و جامعه‌ای را داده است را تحلیل کنیم. تفاوت کتاب رضاشاه من با تمام آثار دیگری که بعد از انقلاب درباره رضاشاه در ایران نوشته شده، این است که آن آثار یک‌راست سراغ کودتای سوم اسفند و قهراراد ۱۹۱۹ و آیرونساید رفته‌اند. من گفتم‌ه‌ام به‌قدرت‌رسیدن رضاخان اساساً در چه جامعه‌ای رخ می‌دهد. حسه‌ای که این بازیگر در آن وارد می‌شود، یک میز و گلدان و پنجره دارد. اول برای خواننده میزان‌سک

و به این رسیدم که برای دریافت چرایی انقلاب اسلامی ایران، چهاره‌ای نداریم جز اینکه برگردیم به تاریخ معاصر ایران. معتقدم ریشه‌های انقلاب اسلامی تنها به ۱۵ خرداد و ملی‌شدن صنعت نفت و ۲۸ مرداد بر نمی‌گردد، بلکه به‌منابه یک جریان تاریخی، سیاسی، اجتماعی، دموکراسی‌خواهی و مدرن‌گرایی، به نهضت مشروطه برمی‌گردد. به غلط یا درست معتقد بودم خواسته‌های مردم در مبارزه علیه رژیم شاه یک‌شبه به وجود نیامده بود. مدرنیت‌ه از همان اول که وارد ایران شد (اواخر قرن نوزدهم) به دلایلی عقب‌افتاده، سرکوب‌شده و به‌نوعی انتر بود. در حقیقت به زبان بی‌زبانی می‌گفتم آنچه باعث سقوط رژیم شاه شد، همان چیزی بود که انقلاب مشروطه را به وجود آورد. بین انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی تفاوت زیاد است؛ اما خواسته‌هایش همان خواسته‌های دموکراتیکی بود که همواره وجود داشته است. این خلاصه‌ترم بود. برای همین مجبور شدم از مشروطه شروع کنم که چه شد انقلاب مشروطه به وجود آمد تا برسم به روی کارآمدن رضاشاه و پهلوی دوم و مبارزاتی که بعد از ۲۸ مرداد ۳۳ رخ داد و نهایتاً می‌رسیم به انقلاب اسلامی. پاسخ پرسش شما را در اولین آشنایی من با رضاشاه

و چگونگی به‌قدرت‌رسیدنش و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و در حقیقت در سال‌های ۶۴، ۶۵ و ۶۶ که رساله دکترایم را می‌نوشتم، باید جست. تصور من که در مقدمه کتاب رضاشاه هم آورده‌ام، روایتی بود که خیلی از انقلابیون می‌گویند؛ یعنی اینکه انگلیسی‌ها برای مصالح و منافع خودشان کودتا می‌کنند، رضاخان و سیدضیا را که عواملشان بودند، روی کار می‌آورند و بعد که می‌بینند سیدضیا به دردشان نمی‌خورد، کمک می‌کنند رضاخان، رضاشاه شود و در جهت اهدافشان

حکم می‌گذارد. اولین چیزی که باعث شد این شک در من به وجود بیاید، کارهای رضاشاه بود، چون اگر فرض بگیریم انگلیس گفته باشد این کارها را بکن، چه نفعی برای انگلیس داشته است؟ اینکه رضاشاه کشف حجاب کند و راه‌آهن را به ایران بیاورد، چون به تاریخ ایران قبل از رضاشاه مسلط بودم، می‌دانستم خیلی از کارهای او آمال و آرزوهای مشروطه‌خواهان بوده است. مسئله زنان و کشف حجاب و اینکه زنان به آموزش و تعلیم و تربیت دست پیدا کنند. اینکه بتوانند درس بخوانند، کارمند، پرستار، دکتر و… شوند. ۳۰، ۴۰ سال قبل‌تر در دوران مشروطه وجود داشته و بودند زنانی که به دنبال تحقق این اهداف بودند. این بود که به تدریج خیلی از انگاره‌ها در نظر داشجویان که در مورد رضاشاه فروریخت و مجبور شدم از اول تحقیق کنم چه شد که کودتای سوم اسفند اتفاق افتاد و قس‌علیهذا. به ایران برگشتم و از دانشکده فنی دانشگاه تهران به دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتقل شدم. یکی از درس‌های مهم در رشته علوم سیاسی، تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران است که بخشی از آن به عصر قاجار و پهلوی و سقوط رضاشاه (بعد از شهریور ۱۳۲۰) مربوط می‌شود. به همراه مرحوم جواد شیخ‌الاسلامی، دکتر حمید احمدی و دکتر قاسم شله‌سعدی این درس را گفتم. آنچه مربوط به رضاشاه و کودتای سوم اسفند می‌شد، تمام تردیدها و قهرهایی که داشتم و تغییراتی را که به وجود آمده بود و در کلاس مطرح می‌کردم. از نظر دانشجویان که من مثل صادق زیباکلام سال ۱۳۶۳- همه محصول آموزش‌وپرورش بودند، رضاشاه هر کاری کرده خیانت و به دستور انگلستان بوده است. کودتای سوم اسفند را هم، آنها به راه انداختند و قس‌علیهذا. کلاس‌های تاریخ تحولات، به‌خصوص آن بخش که مربوط به رضاشاه می‌شد خیلی اسباب حرف و سخن شده بود و جالب است که از دانشکده‌های دیگر هم بچه‌های فنی، پزشکی و تاریخ، از دانشکده ادبیات و کسانی دیگر می‌آمدند و معمولاً کلاس پر می‌شد از کسانی که از جاهای دیگر آمده بودند و من هم استقبال می‌کردم. همین باعث شد متوجه شوم که کیف است اینها را فقط در کلاس بگویم، چون هرچه جلوتر می‌فتم من به درستی آنچه مطرح شده بود و اشتباه‌بودن آنچه در افواه بود بیشتر یقین پیدا می‌کردم و وقتی که برای



مسئله زنان و کشف حجاب و اینکه زنان به آموزش و تعلیم و تربیت دست پیدا کنند. اینکه بتوانند درس بخوانند، کارمند، پرستار، دکتر و… شوند. ۳۰، ۴۰ سال قبل‌تر در دوران مشروطه وجود داشته و بودند زنانی که به دنبال تحقق این اهداف بودند. این بود که به تدریج خیلی از انگاره‌ها در نظر داشجویان که در مورد رضاشاه فروریخت و مجبور شدم از اول تحقیق کنم چه شد که کودتای سوم اسفند اتفاق افتاد و قس‌علیهذا

ممکن نخواهد بود، دو نکته هستم. اما نکته مهمتر؛ یعنی تأکید شما بر اینکه رضاخان را انگلیسی‌ها نیاوردند یا تأکید خوانش رسمی که رضاخان را انگلیسی‌ها آوردند و بر آن اصرار دارند؛ به نظر هم راه به جایی نمی‌برد و امکان دارد ما از ما مسیر دور کند. اهمیتی ندارد که رضاشاه به واسطه انگلیس‌ها روی کار آمده یا نه. اگر به کتاب شما و کتاب بیروس غنی رجوع کنیم می‌توان گفت حاصل برخورد انگلیس‌ها و روس‌ها در ایران باعث می‌شود رضاخان شرایط مطلوب‌تری برای دستیابی به قدرت داشته باشد، اما نکته مهمتر این است که در این زمان زیرساخت‌های سیاست داخلی ایران فرومی‌ریزد و این با تمحیل قرارداد ۱۹۱۹ رخ می‌دهد؛ قراردادی که بر سه ضلع وثوق، فیروز و صارم‌الدوله استوار است. با اینکه وثوق فرد قدرتمندی است، اما باعث می‌شود زیرساخت‌های سیاسی ایران دست‌خوش تزلزل و فروپاشی شود. کودکی که دل این شرایط برمی‌آید قاعدتاً چیزی جز رضاشاه نخواهد بود. در نتیجه چرا شکل سومی است که به نظر بگیریم و نگوییم رضاشاه عامل انگلیس‌ها نیست، اما زاده انگلیسی‌هاست؛ یعنی زاده شرایطی است که انگلیس‌ها به ایران تحمیل کرده‌اند. چقدر با این موضوع همدل هستید. مهمتر از همه اینکه این خوانش که در مورد دست‌نشانده‌بودن رضاشاه وجود دارد خوانش نیست که بعد از انقلاب رخ داده باشد. وقتی که رضاشاه برای سرکوب شیخ خزعل می‌رود هت می‌داندت این‌س کار حرکت بزرگی است و برای کشور اهمیت فراوانی دارد. محمدتقی بهار به‌عنوان روشنفکر، در مجلس رضاشاه را عامل انگلیس‌ها معرفی می‌کند. مدرس هم در پردازش این ایده با او همراهی می‌کند. پس این خوانش از قبل وجود داشته و سخن شده بود و جالب است که از دانشکده‌های دیگر هم بچه‌های فنی، پزشکی و تاریخ، از دانشکده ادبیات و کسانی دیگر می‌آمدند و معمولاً کلاس پر می‌شد از کسانی که از جاهای دیگر آمده بودند و من هم استقبال می‌کردم. همین باعث شد متوجه شوم که کیف است اینها را فقط در کلاس بگویم، چون هرچه جلوتر می‌فتم من به درستی آنچه مطرح شده بود و اشتباه‌بودن آنچه در افواه بود بیشتر یقین پیدا می‌کردم و وقتی که برای